

درس یکم نیکه

سعدی و نیکه!

شیخ اجل سعدی شیرازی از شاعران بزرگ ادب فارسی است که در قرن هفتم هجری می‌زیسته است. او از سرایندگانی است که در زمان حیات خود در میان مردم کشورهای مختلف، از آسیای صغیر تا هندوستان شهرت بسیار داشته است و بر شاعران پس از خود تأثیر گذاشته است. گلستان او به نثر است و یکی از مهم‌ترین آثار نظم او در کنار غزل‌ها و قصایدش، بوستان است که آن را «سعدی نامه» هم می‌گویند. موضوع بوستان اخلاق، تربیت، نصیحت است که دربارهٔ مسائلی مانند عدالت، عشق، شکر، قناعت و ... ترتیب یافته است. در این بخش، قسمتی از بوستان او را می‌خوانیم.

درس نیکه در قالب مثنوی سروده شده که نوع ادبی آن تعلیمی است. ادبیات تعلیمی به آثاری گفته می‌شود که محتوای آن‌ها آموزه‌های اخلاقی، اجتماعی و یا علمی باشد. در این شعر سعدی پند و اندرز خود را در قالب حکایتی زیبا بیان می‌نماید.

یکی روبه‌هی دید بی‌دست و پای فرو ماند در لطف و صنع خدای

مفهوم: شامل بودن لطف خدا بر همهٔ موجودات، چه ناتوان چه توانا

که چون زندگانی به سر می‌برد؟ بدین دست و پای از کجا می‌خورد؟

معنی: که چگونه زندگی می‌کند؟! با این دست و پای ناقص خود چگونه روزی خود را به دست می‌آورد؟!

در این بود درویش شوریده رنگ که شیری برآمد، شغالی به چنگ

معنی: فرد آشفته حال در این فکر بود که ناگهان شیری ظاهر شد در حالیکه شغالی را شکار کرده بود.

شغال نگون بخت را شیر خورد بماند آنچه روباه از آن سیر خورد

معنی: شیر، آن شغال بخت برگشته را خورد و هر آنچه که باقی ماند را روباه خورد.

دگر روز باز اتفاق افتاد که روزی رسان، قوتِ روزش بداد

مفهوم: رزاق بودن خدا

یقین مرد را دیده بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد

معنی: مرد درویش، با دیدن این اتفاقات یقین پیدا کرد که روزی در دستان خداست و به همین خاطر با همین خیال به خدا توکل کرد.

کزین پس به کنجی نشینم چو مور که روزی نخوردند پیلان به زور

معنی: از این به بعد مانند مورچه‌ها حرکتی نمی‌کنم زیرا که حتی قدرتمندانی مثل فیل‌ها هم نمی‌توانند روزی خود را به زور به دست آورند زیرا روزی هر کس مقدر است.
مفهوم: خارج بودن روزی از دست مخلوقان فارغ از قدرت و توانایی

زنخدان فرو برد چندی به جیب که بخشنده روزی فرستد ز غیب

معنی: مدتی سرش را در گریبانش فرو برد (گوشه‌ای نشست و هیچ تلاشی نکرد) و گفت که پروردگار روزی مرا می‌رساند
مفهوم: یک جا نشستن و کوشش نکردن

نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست

معنی: نه غریبه و ناآشنا غم اوضاع او را داشت و به فکرش بود و نه دوست و آشنا و از شدت لاغری مانند ساز چنگ جز رشته‌های رگ و استخوان از او باقی نماند.

چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش ز دیوار محرابش آمد به گوش

معنا: بخاطر ضعف بدنی که پیدا کرده بود بیهوش شد و از دیوار محراب صدایی به گوشش رسید
مفهوم: چیره شدن ضعف و ناتوانی و پایان یافتن صبر.

برو شیر درنده باش ای دغل مینداز خود را چو روباه شل

معنی: (صدایی در محراب پیچید گفت): ای درویش حيله‌گر برو و مانند شیر باش که تلاش می‌کند برای کسب روزی و مانند روباه بی دست و پا خودت را به ناتوانی نزن.
مفهوم: دعوت به تلاش برای روزی به دست آوردن و دوری از تنبلی و وابستگی بی دلیل

چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر چه باشی چو روبه به وامانده سیر؟

معنی: مانند شیر آنگونه تلاش کن تا از خوراک و (کسب) تو چیزی هم اضافه بیاید (تا به دیگران هم کمک شود). چرا مانند روباه ضعیف خود را به پس مانده دیگری سیر کنی؟
مفهوم: تشویق به تلاش هم برای خویش هم یاری به دیگران. و پرهیز از ریزه‌خوار دیگران بودن

بخور تا توانی به بازوی خویش که سعیت بود در ترازوی خویش

معنی: تا آنجا که توان و قدرت تو اجازه می‌دهد از حاصل دست رنج خود بهره ببر. که هر چه بیشتر سعی و تلاش کنی حاصل و بهره آن همه به خود تو می‌رسد.

بگیر ای جوان دست درویش پیر نه خود را بیفکن که دستم بگیر

مفهوم: تشویق به یاری‌گر بودن و منع سر بار دیگران شدن.

خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

معنی: بخشش خداوند شامل حال کسی خواهد بود که دیگران از وجود او در آرامش بتوانند زندگی کنند و به کسی آسیب نرسانند.
مفهوم: لزوم حفظ آرامش دیگران/ پرهیز از آسیب رسانی به دیگران/ کمک به افراد

کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست که دون همتانند بی مغز و پوست

معنا: کسی که عاقل باشد به دیگران لطف و بخشش می‌کند و افراد سست اراده نادان هستند.
مفهوم: بخشش نشانه عقل و خرد و پستی و فرومایگی نشانه بی‌عقلی است.

قلمرو زبانه



الف) واژگان

اعتصام: چنگ زدن، خویشتن‌داری از گناه	ارغوان: درختی با برگ‌های گرد و گل‌های سرخ	بی حد: بی اندازه	بوستان: باغ	بیگانه: غریبه، ناآشنا	پیل: فیل	تیمار: مراقبت، پرستاری	جیب: گریبان، یقه	درویش: فقیر	دیده: چشم	دغل: حيله‌گر	دون: پست، پایین
دون همت: کسی که طبعی پست دارد. سست اراده	رزق: روزی	زنخدان: چانه	سرای: خانه، منزل	شوریده: آشفته، پریشان	شوریده رنگ: آشفته حال، رنگ پریده، بدحال	شغال: حیوانی گوشت‌خوار کوچک‌تر از سگ	شل: دست و پای ناقص	شام: شب هنگام، ابتدای شب	شد: رفت	صنع: آفرینش، خلق، نیکی و احسان	
غیب: پنهان، پنهان	فروماندن: حیرت کردن	قوت: رزق و روزی، غذا	قوت: توان، نیرو	کرم: بخشش، جوانمردی	مور: مورچه	محراب: قبله، محل ایستادن پیش‌نماز	نگون: واژگون	نگون بخت: بدبخت	نیکی رساندن: کمک کردن		

ب) نکات دستوری

شوریده رنگ: صفت مرکب
روزی رسان: صفت جانشین موصوف، خداوند
«ش» در محرابش مضاف الیه. در اصل: از دیوار محراب به گوش او آمد.
که: «که» تعلیل: زیرا که
خدا را: «را» فک اضافه = بخشایش خدا بر آن بنده است که ...

قلمرو ادبی



بیت ۱: دست و پای: تناسب
بی دست و پا: کنایه از عاجز و ناتوان بودن
بیت ۳: شیر و شغال: تناسب
رنگ و چنگ: جناس * ناقص اختلافی حرف اول

فروماندن: متحیر شدن

نغمهٔ حروف یا واج آرایبی: حرف «ش»

تکنیک ۱

جناس به کاربردن کلماتی است که در «همه» یا «بعضی از حروف» به نوعی با یکدیگر اشتراک داشته باشند.
انواع جناس:

همسان یا تام: کلماتی که در ظاهر مشترک هستند اما در معنا متفاوت اند. مانند: روان (روح) / روان (جاری)
ناهمسان یا ناقص:
۱- اختلاف کلمات در حرف اول، وسط یا آخر: چنگ/رنگ سوزد/سازد خروش و خروس
۲- جناس افزایشی: چمان و چمن
۳- جناس ناهمسان حرکتی: مهر/مهر
۴- جناس هم ریشه: طلعت/طلوع

بیت ۴: تناسب: شغال، شیر، روباه
روز و روزی: جناس ناقص افزایشی در حرف آخر
بیت ۵: بیننده کردن: کنایه از آگاه و هوشیار کردن، متوجه کردن.
بیت ۶: تشبیه: من (درویش) مانند مور (مورچه) در گوشه گیری.
بیت ۷: زنخدان به جیب فرو بردن: کنایه از تفکر و تأمل
بیت ۸: جیب و غیب: جناس ناقص اختلافی در حرف اول
بیت ۹: او مانند ساز چنگ شد: تشبیه
دوست و پوست: جناس ناقص اختلافی حرف اول
رگ، استخوان، پوست: مراعات النظیر یا تناسب
هوش و گوش: جناس ناقص اختلافی حرف اول
بیت ۱۰: تشبیه: تو مانند شیر (در تلاش)
بیت ۱۱: سعی در ترازوی خویش بودن: کنایه از حاصل و بهرهٔ چیزی شامل حال خود فرد شدن
بازو: مجاز از قدرت
تلمیح به آیهٔ ۳۹ سوره نجم: و أن لیس للإنسان إلا ما سعی: نیست برای انسان جز آنچه برای آن می کوشد.
بیت ۱۲: دست کسی را گرفتن: کنایه از یاری دادن به دیگران
خود را افکندن: کنایه از اظهار ضعف و درماندگی کردن
بیت ۱۳: سر و در: جناس ناهمسان (اختلافی) حرف اول
اوست و پوست: جناس ناهمسان
سر: مجاز از انسان / مغز و سر: تناسب
بیت ۱۴: سر: مجاز از جهان



قلمرو زبانی:

۱ معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

صائب	معیار دوستانِ دغِل روز حاجت است	قرضی به رسم تجربه از دوستان طلب
مولوی	صورتِ بی صورتِ بی حدِ غیب	ز آینه دل تافت بر موسی ز جیب
اوجری	فخری که از وسیلتِ دُونِ همتی رسد	گرنام و ننگ داری، از آن فخر، عاردار

۲ واژه «دیگر» امروزه، «غالباً» به عنوان صفت مبهم، در جایگاه وابسته پسین به کار می‌رود؛

مانند «بهارِ دیگر، از راه رسید.» در متون کهن، گاه، این صفت مبهم، در جایگاه وابسته پیشین قرار می‌گرفته است؛ مثال: «دیگر روز، برای تفرّج به بوستان رفت.»
نمونه‌ای از این شیوه کاربرد صفت مبهم را در متن درس بیابید.

۳ معنای فعل «شد» را در سروده زیر بررسی کنید.

حافظ	گریه شام و سحر، سُکر که ضایع نگشت	قطره باران ما گوهر یکدانه شد
	منزل حافظ کنون بارگه پادشاست	دل بر دلدار رفت، جان برجانانه شد

۴ معنای برخی واژه‌ها تنها در جمله یا زنجیره سخن قابل درک است.

با استفاده از شیوه‌های زیر، به معنای هر یک از واژه‌های مشخص شده، دقیق‌تر می‌توان پی برد:
الف) قرار گرفتن واژه در جمله:

- ماه، طولانی بود.
- ماه، تابناک بود.
- ب) توجه به رابطه‌های معنایی (ترادف، تضاد، تضمن و تناسب)
- سیر و بیزار ← ترادف
- سیر و گرسنه ← تضاد
- سیر و پیاز ← تناسب
- سیر و گیاه ← تضمن

اکنون برای دریافت معنای واژه‌های «دست» و «تند» به کمک دو روش بالا، چند جمله مناسب بنویسید.

قلمرو ادبی:

۱ از متن درس، دو کنایه بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.

۲ در بیت زیر، چگونه آرایه جناس همسان (تام) را پدید آورده است؟

سعدی	با زمانی دیگر انداز ای که پندم می‌دهی	کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست
------	---------------------------------------	--

۳ ارکان تشبیه را در مصراع دوم بیت دوازدهم مشخص کنید.

۴ در این سروده، «شیر» و «روباه» نماد چه کسانی هستند؟

قلمرو فکری:

۱ معنی و مفهوم بیت شانزدهم را به نثر روان بنویسید.

۲ درک و دریافت خود را از بیت زیر بنویسید.

یقین، مرد را دیده، بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد

۳ برای مفهوم هر یک از سروده‌های زیر، بیتی مناسب از متن درس بیابید.

سعدی	رزق هر چند بی گمان برسد	شرط عقل است جستن از درها
------	-------------------------	--------------------------

سحر دیدم درخت ارغوانی کشیده سر به بام خسته جانی

فریدون مشیری	به گوش ارغوان آهسته گفتم:	بهارت خوش که فکر دیگرانی
--------------	---------------------------	--------------------------

چه در کار و چه در کار آزمودن نباید جز به خود، محتاج بودن

پیروان انصامی

۴ درباره ارتباط معنایی متن درس و مثل «از تو حرکت، از خدا برکت» توضیح دهید.

۵

گنج حکمت: همت

موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته و ملخی را ده برابر خود برداشته. به تعجب گفتند: «این مور را ببینید که ابارآبه این گرانی چون می‌کشد؟»

معنای امروزی نثر: (گروهی) مورچه‌ای را دیدند که با قدرت مصمم شده بود و اراده کرده بود و ملخی که ده برابر خودش بود را حمل می‌کرد. آنها گفتند که: به این مورچه نگاه کنید که بار به این سنگینی را چگونه حمل می‌کند؟

مور چون این بشنید، بخندید و گفت: مردان بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند، نه به قوت تن.

معنای امروزی نثر: وقتی مورچه آن سخن را شنید، خندید و گفت: مردان (بزرگان و وارستگان) بار را با قدرت اراده و نیروی غیرت حمل می‌کنند نه با توان جسمانی.

قلمرو ادبی



کمر بستن: کنایه از مهیا و آماده شدن، مصمم شدن و اراده کردن.
مردان بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند.
مردان: استعاره از انسان‌های وارسته و عارف.
بار: مجاز از سختی‌ها و پیش‌آمدها.
بازو: مجاز از توان و قدرت
بار کشیدن: کنایه از تحمل کردن سختی‌ها

سوال‌های کنکور و تکمیلی

قلمرو زبانی

۱. معانی همه واژه‌ها به‌جز در مقابل آن درست آمده است. تالیفی
- ۱ دغل: تنبل، مکار ۲ نژد: خوار، زبون ۳ زنخدا: یقه، گریبان ۴ دون‌همت: کوتاه‌همت، دارای طبع پست
۲. معانی واژگان «تیره‌رایی، قوت، فروماندن، حمیت» به ترتیب، در کدام گزینه آمده است؟ تالیفی
- ۱ ناراستی، رزق، متحیر شده، جوانمردی ۲ بدبختی، روزی، متحیر شدن، غیرت
۳ ناراستی، رزق، متحیر شده، مردانگی ۴ بداندیشی، روزی، متحیر شدن، جوانمردی
۳. در کدام گزینه غلط املائی وجود دارد؟ تالیفی
- ۱ ز دیوار محرابش آمد به گوش ۲ برو شیر درنده باش ای دقل
۳ به نیروی همت و حمیت کشند ۴ که سعیت بود در ترازوی خویش
۴. کدام گزینه غلط املائی دارد؟ تالیفی
- ۱ هلاوت‌سنج معنی در بیان‌ها ۲ زنخدا فرو برد چندی به جیب
۳ ز دیوار محرابش آمد به گوش ۴ که روزی رسان، قوت روزش بداد
۵. همه واژه‌های گزینه دو به دو، به لحاظ رابطه معنایی در یک حوزه قرار می‌گیرند. (سراسری، ۹۲)
- ۱ اعمی و بصیر، هبوط و صعود، سفر و حضر، قانع و طامع ۲ عزل و نصب، جزر و مد، هزاهز و غریو، مضرات و منافع
۳ ایجاز و اطناب، مدح و ذم، سلاست و روانی، ینوع و چشمه ۴ بدو و ختم، افراط و تفریط، انقباض و انبساط، ابطال و الغا
۶. رابطه معنایی جفت‌واژه‌های کدام گزینه از نوع «تضمن» است؟ تالیفی
- ۱ سیر و کاشتن، سهند و سیلان ۲ کلوجه و شیرینی، آبلیمو و مایع
۳ انسان و حیوان، طوطی و پرواز ۴ سیر و گرسنه، گرم و وزن
۷. در کدام ابیات، فعل از مصدر «گرفتن» در معنای یکسان به کار رفته است؟ (سراسری، ۹۶)
- الف) حافظ از خصم خطا گفت نگیریم بر او / و بر به حق گفت، جدل با سخن حق نکنیم
ب) شنیدمت که نظر می‌کنی به حال ضعیفان / تبم گرفت و دلم خوش به انتظار عیادت
ج) گیرند مردم دوستان نامهربان و مهربان / هر روز خاطر با یکی ما خود یکی داریم و بس
د) صوفی چو تو رسم رهروان می‌دانی / بر مردم رند، نکته بسیار مگیر
- ۱ الف - ب ۲ الف - د ۳ ب - ج ۴ ج - د
۸. در کدام بیت مصدر «ساختن» در معنای «آهنگ کردن» آمده است؟ (سراسری، ۹۴)
- ۱ بساز ای مطرب خوشخوان خوشگو / به شعر فارسی صوت عراقی
۲ جدا شد یار شیرینت، کنون تنها نشین ای شمع / که حکم آسمان این است اگر سازی اگر سوزی
۳ از آن پس بسازید سهراب را / ببندید یک شب بر او خواب را
۴ چه سازیم و این را چه درمان کنیم؟ / به دانش مگر چاره جان کنیم
۹. کدام کلمه در عبارت «رستم از هیچ کوششی فرو نمی‌گذارد تا بلکه کار اسفندیار با مسالمت خاتمه پذیرد» هسته گروه اسمی نیست؟ ... (سراسری تمبری، ۸۳)
- ۱ کار ۲ رستم ۳ اسفندیار ۴ کوشش

قلمرو ادبی

۱۰. در کدام گزینه «جناس هم‌سان» به کار نرفته است؟ تالیفی
- ۱ بتی دارم که چین ابروانش / حکایت می‌کند بت‌خانه چین
۲ ای مرغ اگر پری به سر کوی آن صنم / پیغام دوستان برسانی بدان پری
۳ بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ / در معرضی که تخت سلیمان رود به باد
۴ بگفت از دل جدا کن عشق شیرین / بگفتا چون زیم بی‌جان شیرین

۱۱. به ترتیب آرایه‌های «جناس همسان، مجاز، تشبیه، کنایه، تضاد، تلمیح» در کدام گزینه آمده است؟..... تالیفی
- الف) گنج معنی که طلسم است جهان بر راهش / چون به معنی نگری این دل ویرانه ماست
ب) بلند آن سر که او خواهد بلندش / نژند آن دل، که او خواهد نژندش
ج) گه آب را آتش برد گه آب، آتش را خورد / گه موج دریای عدم بر اشهب و ادهم زند
د) زنخدان فروبرد چندی به جیب / که بخشنده روزی فرستد ز غیب
ه) گر چنگ و سرانگشت تو ناهید ببیند / نقش سرانگشت تو بر چنگ نگارد
و) کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست / که دون‌همتاوند بی‌مغز و پوست
۱. ه، و، د، الف، ج، ب ۲. الف، ه، د، ج، ب، و ۳. ه، و، الف، د، ج، ب ۴. د، ج، الف، ه، ب، و

۱۲. در همه گزینه‌ها به جز..... آرایه «کنایه» به کار رفته است..... تالیفی
۱. به نام چاشنی‌بخش زبان‌ها/ حلاوت‌سنج معنی در بیان‌ها ۲. کمال عقل آن باشد در این راه/ که گوید نیستم از هیچ آگاه
۳. خرد را گر نبخشد روشنایی / بماند تا ابد در تیره‌رایی ۴. به ترتیبی نهاده وضع عالم / که نی یک موی باشد بیش و نی کم

قلمرو فکری

۱۳. در همه گزینه‌ها به جز..... به «بلندهمتی» توصیه شده است..... تالیفی
۱. دل و همت بلند و روشن کن / روی روشن چه سود و قد چو میل؟
۲. فخری که از وسیلت دون‌همتی رسد / گر نام و ننگ داری از آن فخر عار دار
۳. از همت بلند بدین مرتبت رسید / هرگز به مرتبت نرسد مردم دنی
۴. می‌ندانی که پست گردد زود / هر که را همت بلند بود

۱۴. در کدام بیت بر «روزی‌رسانی خداوند» تأکید نشده است؟..... تالیفی
۱. دگر روز باز اتفاق اوفتاد / که روزی‌رسان قوت روزش بداد
۲. ولیکن خداوند بالا و پست / به عصیان در رزق بر کس نیست
۳. قفل روزی در جوانی بستگی هرگز نداشت / ریخت تا دندان کلید رزق را دندانه ریخت
۴. ادیم (سفره) زمین، سفره عام اوست / بر این خوان یغما چه دشمن، چه دوست

۱۵. مفهوم کدام بیت از سایر ابیات دورتر است؟..... تالیفی
۱. زنخدان فروبرد چندی به جیب / که بخشنده روزی فرستد ز غیب
۲. بخواهم به کنج عبادت نشست / که دریابم این پنج روزی که هست
۳. کزین پس به کنجی نشینم چو مور / که روزی نخوردند پیلان به زور
۴. ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم / با پادشه بگو که روزی مقدر است

۱۶. همه ابیات بر مفهومی واحد دلالت دارند. به جز..... تالیفی
۱. برد هر کسی بار در خورد زور / گران است پای ملخ پیش مور
۲. برو شیر درنده باش ای دغل / مینداز خود را چو روباه شل
۳. بخور تا توانی به بازوی خویش / که سعیت بود در ترازوی خویش
۴. چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر / چه باشی چو روبه، به وامانده سیر؟

۱۷. همه ابیات به جز..... با هم تناسب معنایی دارند..... تالیفی
۱. بلند آن سر که او خواهد بلندش / نژند آن دل که او خواهد نژندش
۲. اگر لطفش قرین حال گردد / همه ادب‌ارها اقبال گردد
۳. نروید از زمین شاخ گیایی / که نوشته است بر برگش دواپی
۴. چو خواهد کس به سختی شب کند روز / از او راحت رمد چون آهو از یوز

۱۸. مفهوم کدام بیت با مفهوم بیت «به ترتیبی نهاده وضع عالم / که نی یک موی باشد بیش و نی کم» ارتباط ندارد؟..... تالیفی
۱. هر کسی نقش‌بند پرده توست / همه هیچ‌اند کرده، کرده توست ۲. اگر یک ذره را برگیری از جای / همه عالم خلل یابد سراپا
۳. چنان بر کشیدی و بستنی نگار / که به زان نیارد خرد در شمار ۴. جهان چون چشم و خال و خط و ابروست / که هر چیزی به جای خویش نیکوست

۱۹. سفارش کدام بیت به «تکای به نفس و عدم وابستگی» است؟..... (سراسری ریاضی، ۹۰)
۱. ز خود چو مایه ندارد از آن بکاهد ماه / همیشه از گهر خود چو گل زرافشان باش
۲. به دست خواهه دهند آستین دولت را / تو خواه راضی از این داده، خواه نالان باش
۳. بخر به جان گران‌مایه وصل جانان را / وگرنه تا به ابد مستعد هجران باش
۴. مراد اهل دل از دیر و کعبه بیرون است / برون ز دایره کافر و مسلمان باش

۲۰. مفهوم کدام بیت با توجه به آیه «تَعَزُّ مِنْ تَشَاءٍ وَ تَذَلُّ مِنْ تَشَاءٍ» متفاوت است؟..... (سراسری ریاضی، ۹۰)
۱. یکی راهمی تاج شاهی دهد / یکی را به دریا به ماهی دهد ۲. یکی را که در بند بینی مخند / مبادا که روزی درافتی به بند
۳. یکی را ز ماهی رساند به ماه / یکی را ز مه اندر آرد به چاه ۴. یکی را دهد تاج و تخت بلند / یکی را کند خوار و زار و نژند



بیهقی

تاریخ بیهقی اثر دبیر دانشمند مشهور دربار غزنوی، ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی است. نثر آن، نثر مرسل است و در قرن پنجم هجری قمری نگاشته شده است. آنچه که امروزه در دسترس ما با عنوان «تاریخ بیهقی» قرار گرفته است، بخشی کوچک از اثر ماندگار وی است. بقیه این اثر مفقود شده است. این کتاب هم از جهت تاریخ نگاری و هم از جهت هنر نویسندگی در ادبیات فارسی حائز اهمیت فراوان است. بیهقی علاوه بر استفاده از تشبیهات و تمثیلات و کنایات دلنواز با توصیف دقیق خود وقایع و رویدادها را به صورت جذاب در ذهن خواننده تداعی می‌کند. (برای درک بهتر این موضوع حتماً به قسمت ملاقات بیهقی با سلطان مسعود توجه کنید)

خلاصه داستان

روزی سلطان مسعود با تمام اطرافیان خود به ساحل رود هیرمند می‌رود. یک کشتی درخواست می‌کند تا با آن به دریا رود. وقتی همگی سوار شدند کشتی سنگین می‌شود و در معرض غرق شدن قرار می‌گیرد. سلطان را نجات می‌دهند و او به شکرانه اینکه اتفاق به خیر گذشته است هزاران درم را روانه غزنین و دیگر ولایات می‌کند تا به مستحقان و درویشان دهند. نامه‌ای را همراه چند کیسه سکه طلا نزد بونصر (استاد بیهقی که در آن وقت منشی دربار سلطان مسعود بود و بیهقی به گونه‌ای کارآموز وی بود) فرستاد و در نامه تاکید کرد که این سکه‌ها را پدرم (سلطان محمود) از جنگ هند آورده است و حلال است. (دوره غزنوی‌ها دوره فتوحات بود. سلطان محمود که بسیار قوی به نظر می‌رسید به هند لشکرکشی کرد و بتخانه سومنات را تخلیه کرد و جواهراتش را به ایران آورد.) آن را به قاضی بست و پسرش برسان که تنگ دست هستند. وقتی بونصر پیام را به قاضی بست می‌رساند او تشکر می‌کند و می‌گوید به آنچه دارم قانع هستم و در روز قیامت نمی‌توانم جوابگوی این ثروت باشم چون نمی‌دانم آن جنگ براساس روش پیامبر بوده است یا نه؟ پسر قاضی نیز آن را رد می‌کند...

و روز دوشنبه، امیر (مسعود) شبگیر، برنشست و به کران رود هیرمند رفت و با بازان و یوزان و حشم و ندیمان و مطربان؛ و تا چاشتگاه به صید مشغول بودند پس به کران آب فرود آمدند و خیمه‌ها و شرع‌ها زده بودند.

قلمرو فکری

روز دوشنبه، صبح زود، سلطان مسعود سوار اسب شد و همراه پرنده‌های شکاری و یوزپلنگان و خدمتکاران و همنشینان (افراد نزدیک) به ساحل رود هیرمند رفت و تا نزدیک ظهر به شکار مشغول بودند و در ساحل خیمه و چادر برپا کرده بودند.

قلمرو زبانی

حشم: خدمتکاران
 ندیم: همنشین
 مطرب: نوازنده
 چاشتگاه: بین صبح و ظهر
 شرع: خیمه، بادبان کشتی

شبگیر: صبح زود
 برنشستن: سوار شدن
 کران: ساحل
 بازان: جمع باز، پرنده شکاری
 یوزان: جمع یوز، یوز پلنگ

از قضای آمده، پس از نماز، امیر کشتی‌ها بخواست و ناوی ده بیاوردند. یکی بزرگتر، از جهت نشست او و جامه‌ها افگندند و شرایی بر وی کشیدند و وی آن جا رفت و از هر دستی مردم در کشتی‌های دیگر بودند و کس را خبر نه. ناگاه آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پُر شده، نشستن و دریدن گرفت. آنگاه آگاه شدند که غرقه خواست شد. بانگ و هزاهز و غریو برخاست. امیر برخاست و هنر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. ایشان در جستند و هفت و هشت تن و امیر را بگرفتند و بر بودند و به کشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد و پای راست افگار شد؛ چنان که یک دوال پوست و گوشت بگسست و هیچ نمانده بود از غرقه شدن. اما ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت و سوری و شادی‌ای به آن بسیاری، تیره شد و چون امیر به کشتی رسید، کشتی‌ها برانندند و کرانه رود رسانیدند.

قلمرو فکری

اتفاقاً بعد از نماز، سلطان مسعود خواست تا کشتی‌ها را بیاورند و (خدمتکاران) ده کشتی آوردند. یکی از آن کشتی‌ها بخاطر نشستن سلطان از بقیه بزرگتر بود و فرش‌ها را پهن کردند و چادری بر روی کشتی کشیدند. سلطان به آنجا رفت و هر گروهی از مردم در کشتی‌های دیگر بودند و هیچکس (از سرانجام کار) خبر نداشت. ناگهان دیدند که فشار آب بیشتر شده و کشتی هم پر شده و شروع به نشست و شکستن کرد. فهمیدند که کشتی می‌خواهد غرق شود. صدای فریاد مردم بلند شد. سلطان از جایش بلند شد و شانس آورد که کشتی‌های گروه‌های دیگر به او نزدیک بودند. هفت هشت نفر سریع سلطان را نجات دادند و به کشتی دیگری رسانیدند. سلطان بسیار آسیب دید و پای راست وی زخمی شد؛ طوری که اندازه یک تسمه پوست و گوشت پای او جدا شده بود و چیزی نمانده بود که غرق شود. اما خداوند پس از نشان دادن قدرت خود، رحم کرد و آن همه شادی و جشن بر مردم سیاه شد و وقتی سلطان به کشتی رسید بقیه کشتی‌ها را به سمت ساحل راندند.

قلمرو زبانی

از قضا: اتفاقاً

ناو: قایق / ناوی ده : موصوف و صفت مقلوب ← ده ناو

جامه: لباس، در اینجا فرش

وی: ضمیر مخصوص ذوی العقول که در اینجا مرجع آن "ناو" است. این نوع از کاربرد ضمیر برای غیر جانداران در متون قدیم فراوان است.

دست: نوع، گونه، گروه

نیرو کردن: شدت یافتن، فشار آوردن

دریدن: شکستن

بانگ، هزاهز و غریو: هر سه به معنی فریاد هستند و مترادف اند.

هنر آن بود: بخت و اقبال یار بود

نیک: سخت، بسیار (نیک از جمله قیودی است که در متون کهن به معنای بسیار به کار می‌رفته و امروزه تغییر معنا داده است.

افگار: زخمی

یک دوال: به اندازه یک تسمه یا کمربند

سور: جشن، مهمانی

و امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود و برنشست و به زودی به کوشک آمد که خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ به پای شده و اعیان و وزیر به خدمت به استقبال رفتند. چون پادشاه را سلامت یافتند، خروش و دعا بود از لشکری و رعیت و چندان صدقه دادند که آن را اندازه نبود.

قلمرو فکری

و امیر مسعود که از مرگ نجات یافته بود، وارد چادر شد. لباسش را عوض کرد. خیس و خسته و زخمی شده بود. سوار اسب شد و خیلی زود به قصر رفت. زیرا که خبری بسیار بد بین لشکریان پخش شده بود و نگرانی و اضطراب و دو دلی در بین مردم ایجاد شده بود و بزرگان و وزیر سلطان مسعود به استقبال او آمدند. وقتی که سلطان را سالم دیدند فریاد (از روی خوشحالی) و دعا برای سلامت وی از بین افراد سیاه و مردم بلند شد و آنقدر صدقه دادند که بی‌اندازه بود.

روش تشخیص معنی لغت ناآشنا: «به دو لغتی که در قلمرو زبانی ستاره دارند خوب دقت کنید! مترادف‌اند. بسیاری از لغات در این

درس با استفاده از مترادف و هم معنی خود، در کنار هم جای گرفته‌اند. اگر معنی یک واژه را ندانستید از همنشین آن کمک بگیرید.»

قلمرو زبانی

الف) دانستن لغات

جامه: لباس

گردانیدن: عوض کردن

تر: خیس

تباه: زخمی

برنشستن: سوار شدن

کوشک: قصر

سخت: بسیار

★ اضطراب: استرس / نگرانی

★ تشویش: نگرانی / اضطراب

به پای شده: ایجاد شده

اعیان: بزرگان

خروش: فریاد

رعیت: مردم

ب) نکات دستوری:

لشکری: «ی» در این کلمه نسبت را می‌رساند؛ افراد منسوب به لشکر و «ی» نشانهٔ نکره بودن نیست. (در خواندن لغات حتماً دقت کنیم تا معنی اصلی آنان را از دست ندهیم)

قلمرو ادبی

از آن جهان آمدن: کنایه است از مرگ نجات یافتن!

و دیگر روز امیر نامه‌ها فرمود به غزنین و جملهٔ مملکت بر این حادثهٔ بزرگ و صعب که افتاد و سلامت که به آن مقرون شد و مثال داد تا هزار هزار درم به غزنین و دو هزار هزار درم به دیگر ممالک، به مستحقان و درویشان دهند، شکر این را و نبشته آمد و به توقیع مؤکد و مبشران برفتند.

قلمرو فکری

روز بعد، سلطان مسعود، دستور داد نامه‌هایی به شهر غزنین و سراسر کشور به خاطر این حادثهٔ بزرگ و سختی که رخ داد و سالم ماندن سلطان (که بعد از این حادثه) حاصل شد، بفرستند و دستور داد تا یک میلیون درم به غزنین و دو میلیون درم به سرزمین‌های دیگر بفرستند تا به فقیران و نیازمندان برای شکرگزاری سلامتی سلطان (به عنوان صدقه دهند) و آن نامه‌ها نوشته و با امضاء سلطان استوار شد (مورد تأکید قرار گرفت که کار حتماً انجام شود) و نامه رسانان و بشارت دهندگان رفتند.

قلمرو زبانی

الف) دانستن لغات

درویش: فقیر/ نیازمند
توقیع: امضاء
مؤکد: استوار / مورد تأکید قرار گرفته
مبشران: بشارت دهندگان / خبر رسانان

صعب: دشوار
جمله: همه / سراسر
مقرون: پیوسته / همراه
مثال داد: دستور دادن
مستحق: نیازمند

ب) نکات دستوری:

دیگر روز / دیگر ممالک: «دیگر» امروزه به عنوان وابستهٔ پسین مبهم به کار می‌رود. در گذشته وابستهٔ پیشین مبهم بوده است. (با وابسته‌ها در درس بعدی آشنا خواهید شد)
نبشته آمد: نوشته شد. در گذشته فعل مجهول را با کمک افعالی مثل «آمد» می‌ساختند.
شکر این را: "را" در معنای "برای"

و روز پنجشنبه یازدهم صفر، امیر را تب گرفت. تب سوزان و سرسامی افتاد، چنانکه بار نتوانست داد و محبوب گشت از مردمان، مگر از اطباء و تنی چند از خدمتکاران مرد و زن و دل‌ها سخت متحیر و مشغول شد تا حال چون شود. تا این عارضه افتاد، بونصر نامه‌های رسیده را به خط خویش نکت بیرون می‌آورد و از بسیاری نکت چیزی که در آن کراهیتی نبود می‌فرستاد فرود سرای، به دست من و من به آغاجی خادم می‌دادم و خیر خیر جواب می‌آوردم. امیر را هیچ ندیدم تا آن گاه که نامه‌ها آمد از پسران علی تکین و من نکت آن نامه‌ها پیش بردم و بشارتی بود. آغاجی بستند و پیش برد پس از یکساعت برآمد و گفت «ای ابوالفضل، تو را امیر می‌بخواند».

قلمرو فکری

و روز پنجشنبه، یازدهم صفر، سلطان مسعود تب کرد؛ تبی سخت و داغ و دچار سردردی شدید شد، به گونه‌ای که اجازهٔ ورود به کسی نمی‌داد و از نظر (دید) مردم به جز پزشکان و چند نفر از خدمتکاران زن و مرد پنهان شد و مردم بسیار سرگشته و نگران شدند و در انتظار اینکه حال پادشاه چطور می‌شود.

تا زمانی که سلطان مسعود گرفتار این بیماری بود، بونصر مشکان (استاد بیهقی) نامه‌هایی را که به دربار رسیده بود را با خط خودش نکته برداری و گلچین می‌کرد و به خاطر زیاد بودن نکات، مطالبی را که دارای موارد ناپسند نبود به پایین و اتاق من می‌فرستاد، به دست من می‌رسید و من هم آنها را به آغاجی خادم می‌دادم و خیلی سریع جواب را می‌آوردم. و امیر را اصلاً نمی‌دیدم تا آن زمان که نامه‌هایی از سوی پسران علی تکین رسید و من مطالب مهم آن نامه‌ها را به آغاجی خادم دادم و در این نامه خبر خوبی بود. آغاجی نامه‌ها را از من گرفت و نزد سلطان برد. بعد از یکساعت آمد و گفت: «ای ابوالفضل، سلطان تو را احضار کرده».

قلمرو زبانه

الف) دانستن لغات

<p>سوزان: گرم / پر حرارت</p> <p>سرسام: سرگیجه / سردرد شدید</p> <p>بار: اجازه ورود</p> <p>محبوب: پنهان / پوشیده</p> <p>اطبا: جمع طبیب / پزشکان</p> <p>متحیر: پریشان / سرگشته</p>	<p>مشغول: نگران</p> <p>عارضه: بیماری</p> <p>نکت: نکته/خلاصه</p> <p>کراهیت: بی میلی/ بدی و ناپسندی</p> <p>فرود: پایین</p> <p>سرای: خانه / اتاق</p>	<p>فرود سرای: اندرونی (در اینجا مقصود اتاق بیهقی است)</p> <p>آعاجی: خدمتکار سلطان</p> <p>خیر خیر: تند تند / سریع</p> <p>بشارت: مزدگانی</p> <p>ستدن: گرفتن</p>
---	---	--

ب) نکته دستوری

تنی چند: چند تن : «چند» امروزه به عنوان وابسته پیشین مبهم به کار می‌رود. در گذشته وابسته پسین مبهم بوده است.

قلمرو ادب

دل‌ها سخت متحیر شد ← مجاز از مردم

تکنیک ۲

به کار بردن واژه‌ای در غیر معنای اصلی‌اش را مجاز می‌گویند. دقت کنید منظور در اینجا این است که مردم متحیر شده‌اند. مجاز را می‌توان با یک قرینه در جمله تشخیص داد. در اینجا قرینه «متحیر شدن» است که ما را به سمتی سوق می‌دهد که بفهمیم «دل» در معنی اصلی خود به کار نرفته است. مثلاً وقتی می‌گوییم از شهر سوال کردم، مقصود ما «مردم» شهر است.

پیش رفتم. یافتم خانه تاریک کرده و پرده‌های کتان آویخته و تر کرده بسیار شاخه‌ها نهاده و تاس‌های بزرگ پُر یخ بر زبر آن و امیر را یافتم آنجا بر زبر تخت نشسته، پیراهن توی، مخنقه در گردن، عقدی همه کافور و بوالعالی طبیب آنجا زیر تخت نشسته دیدم! گفت: «بونصر را بگوی که امروز درستم و در این دو سه روز، بار داده آید که علت و تب به تمامی زایل شد.»

من باز گشتم و این چه رفت، با بونصر بگفتم، سخت شاد شد و سجده شکر کرد خدای را عَزوجل بر سلامت امیر، و نامه نبشته آمد. نزدیک آعاجی بردم و راه یافتم، تا سعادت دیدار همایون خداوند دیگر باره یافتم و آن نامه را بخواند و دوات خواست و توقیع کرد و گفت: «چون نامه‌ها گسیل کرده شود، تو باز آی که پیغامی است و سوی بونصر دربابی، تا داده آید.» گفتم «چنین کنم.» و باز گشتم، با نامه‌ای توقیعی و این حال‌ها را با بونصر بگفتم.

قلمرو فکری

جلو رفتم. دیدم که اتاق را تاریک کرده‌اند و پرده‌هایی خیس از جنس کتان آویزان کرده‌اند و چندین شاخه قرار داده‌اند و کاسه‌هایی پر از یخ بالای آن شاخه‌ها گذاشته‌اند و سلطان مسعود را دیدم که روی تخت نشسته، در حالیکه پیراهنی از جنس کتان نازک برتن و گردن‌بندی معطر ساخته شده از کافور بر گردن، داشت و پزشک او، بوالعالی طبیب هم کنار تخت نشسته بود. سلطان گفت: به بونصر بگو که امروز حالم خوب است و در دو سه روز آینده اجازه ورود و ملاقات می‌دهم چون بیماری و تب من کاملاً از بین رفته است. من برگشتم و ماجرا را به بونصر گفتم. بسیار خوشحال شد و به خاطر سلامتی سلطان بر درگاه خداوند بزرگ و بلندمرتبه سجده شکر به جای آورد و نامه نوشته شد. نامه را نزد آعاجی خادم بردم و اجازه ورود گرفتم، تا سعادت دیدن جمال مبارک سلطان دوباره نصیبم شد و نامه را خواند و جوهر خواست و نامه را امضا کرد و گفت: «وقتی نامه‌ها فرستاده شد تو برگرد که پیامی برای بونصر درباره موضوعی دارم تا آن را به تو دهم. گفتم: باشه! این کار را انجام می‌دهم و با نامه امضا شده برگشتم و ماجرا را به بونصر گزارش دادم.»

قلمرو زبانه

الف) دانستن لغات

<p>کتان: گیاهی که از ساقه‌های آن الیاف تهیه می‌کنند و در نساجی از آن استفاده می‌کنند.</p> <p>عقد: گردن‌بند</p> <p>تر: خیس</p> <p>بار: اجازه ورود</p> <p>تاس: کاسه یا ظرفی که در آن مایعات بریزند.</p> <p>زایل: ناپود</p> <p>زبر: بالا</p>	<p>همایون: مبارک، خجسته</p> <p>توزی: پارچه‌ای از جنس کتان نازک و منسوب به شهر توز (ی نسبت است)</p> <p>دوات: جوهر</p> <p>مخنقه: گردن‌بند</p> <p>علت: بیماری</p> <p>توقیع: امضا</p> <p>گسیل کردن: فرستادن، روانه ساختن</p>
--	---

ب) نکات دستوری:

بونصر را بگوی: «را» در معنای «به» داده آید / نبشته آمد / گسیل کرده شود: افعال مجهول